

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

نظریه محقق بروجردی (ره) در صحیح ابن ابی یعفور

یکی از بیان‌هایی که در این روایت وجود دارد، بیانی است که مرحوم محقق بروجردی (قدس سره) ذکر کرده، که فرموده‌اند: ما مثل مرحوم شیخ انصاری (ره) قائل نیستیم که در این روایت، بحث از تعریف منطقی عدالت مطرح شده، چون همان طور که اشکال شده، اصلاً این اصطلاح منطقی، یک اصطلاح حادثی هست و معنا ندارد که در لسان ائمه (علیهم السلام) و در زمان‌های گذشته چنین تعبیری به عنوان اصطلاح منطقی مقصود سائل و امام (علیه السلام) باشد.

مرحوم آقای بروجردی (ره) فرموده‌اند: قبول هم نداریم که در این روایت، راوی می‌خواهد طریق بدست آوردن عدالت را سوال کند، بلکه مقصود راوی و سائل این است که از حقیقت عدالت در نزد اهل بیت (علیهم السلام) سوال کند.

ایشان فرموده: کلمه عدالت و فسق، استعمالات زیادی در صدر اسلام، در قرآن و هکذا در قبل از اسلام دارد، در زمان امام صادق (علیه السلام) این چنین بوده که ابو حنیفه برای عدالت یک معنایی ارائه می‌کرد، که عدالت مجرد ظهور اسلام و عدم ظهور الفسق است، نزد بعضی دیگر از مذاهب، عدالت معنایی دیگری را داشته، لذا ابن ابی یعفور با این سوالش که «بِمَ تُعْرِفُ عَدَالَةَ الرَّجُلِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ»، می‌خواهد ببیند که در بین ائمه (علیهم السلام) عدالت را چگونه معنا می‌کنند؟

پس اولین مطلب مرحوم آقای بروجردی این است که این روایت در مقام بیان تعریف منطقی عدالت نیست، سوال هم از این نبوده، دوم اینکه در مقام بیان طریق و علائم و کاشف از عدالت هم نیست، بلکه ابن ابی یعفور می‌خواهد سوال کند که مراد ائمه معصومین (علیهم السلام) از عدالت چیست؟

اعتبار مروت در باب عدالت

بعد این جمله اول که «أَنْ تُعْرِفُوهُ بِالسَّتْرِ وَالْعَفَافِ وَكَفِّ الْبُطْنِ وَالْفَرْجِ وَالْيَدِ وَاللِّسَانِ»، را طوری معنا کرده‌اند که نتیجه این می‌شود که دلالت دارد بر اینکه یکی از خصوصیات عدالت عبارت از مروت است، یعنی دلالت بر اعتبار مروت در باب عدالت دارد.

ایشان فرموده‌اند: این «أَنْ تُعْرِفُوهُ بِالسَّتْرِ وَالْعَفَافِ وَكَفِّ الْبُطْنِ وَالْفَرْجِ وَالْيَدِ وَاللِّسَانِ»، معنایش این است که کان الرجل معروفاً بالكف، این مرد به کف و خودداری از چیزی که برای او پسندیده نیست معروف باشد، یعنی با این کفی که این شخص دارد، نتیجه این می‌شود که از این شخص آنچه که صدور از مثل این شخص، به حسب متعارف سزاوار نیست انجام نمی‌شود.

يعني در عرف يك سري افعال هست كه لا ينبغي صدور آن از مثل اين اشخاص، مثل اينكه مردم توقع ندارند كه يك طلبه در خيابان شروع به خوردن در مرثا و منظر مردم كند، كه كراهت هم دارد.

بنابراين فرموده‌اند: اين «أَنْ تَعْرِفُوهُ بِالسُّتْرِ وَالْعَفَافِ» هم دلالت بر اعتبار مروت در باب عدالت مي‌كند، چون مروت را به «ترك ما لا يليق بحال الشخص» معنا مي‌كنيم.

بازگشت ضمير در «و يُعْرِفُ» به رجل

بعد در جمله دوم «و يُعْرِفُ بِاجْتِنَابِ الْكِبَائِرِ» فرموده‌اند: اين جمله عطف به «أَنْ تَعْرِفُوهُ» هست، كه آن ناصبه بر سر اين يعرف درمي‌آيد، ضمير يعرف هم به رجل برمي‌گردد، كه ديروز هم عرض كرديم كه در كلمات مرحوم شيخ انصاري(ره) در اينكه ضمير يعرف به چه برمي‌گردد؟ سه احتمال داده بود، اما مرحوم آقاي بروجردي(ره) احتمالي كه تقويت كردند بازگشتش به رجل است، يعني «كان الرجل معروفاً»، به اجتناب از كبائر معروف باشد.

بعد نتيجه گيري کرده‌اند كه هر کدام از اين دو جمله، يعني هم جمله اول كه «أَنْ تَعْرِفُوهُ» است و هم جمله دوم كه «و يُعْرِفُ بِاجْتِنَابِ الْكِبَائِرِ»، هر دو عنوان بعض المعرف را دارند، منتها جمله اولي دلالت بر اعتبار مروت دارد، اما جمله دوم دلالت بر اجتناب از كبائر دارد.

اشكالات مرحوم آقاي بروجردي(ره) بر معرف بودن فقره اول و كاشف بودن فقره دوم

بعد اين توهّم را ذكر کرده‌اند كه اگر كسي توهّم كند كه از اين دو جمله، جمله اولي معرف است، يعني بگوئيم: سائل گفته: «بِمَا تُعْرِفُ عَدَالَةَ الرَّجُلِ» و امام(عليه السلام) هم فرمودند: «أَنْ تَعْرِفُوهُ بِالسُّتْرِ وَالْعَفَافِ»، كه جمله اول را معرف قرار دهيم و جمله دوم را كاشف از اين معرف، يعني از كجا بفهميم كه اين شخص ستر و عفاف دارد؟ از اينجا كه از كبائر اجتناب مي‌كند. مرحوم آقاي بروجردي(ره) اين را چند اشكال كردند:

اشكال اول:

اشكال اول اين است كه اين خلاف ظاهر است، براي اينكه اگر جمله دوم دليل براي معرف بود، اينكه «و يُعْرِفُ» به صيغه مذكر است، كه ضميرش هم به رجل برمي‌گردد، شاهد بر اين است كه اين جمله دوم، خودش جزئي از معرف است، نه اينكه دليل براي معرف باشد.

اشكال دوم:

اشكال دوم اين است كه اگر اين را بخواهيم قرار دهيم، ديگر فرقي بين معرف و دليل معرف نيست، در حالي كه بين معرف و دليل معرف بايد فرق باشد. اگر گفتيد: اين «أَنْ تَعْرِفُوهُ بِالسُّتْرِ وَالْعَفَافِ» معرف مي‌شود، و «و يُعْرِفُ بِاجْتِنَابِ الْكِبَائِرِ»، دليل براي معرف مي‌شود، ديگر فرقي بين معرف و دليل بر معرف وجود ندارد و هر دو يكي مي‌شود، براي اينكه در معرف مي‌گوئيم: «أَنْ تَعْرِفُوهُ بِالسُّتْرِ وَالْعَفَافِ وَ كَفِّ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ وَ الْيَدِ وَ اللِّسَانِ»، كه همه اينها ستر، عفاف، كف البطن و الفرج، اجتناب از كبائر است، معنايش اجتناب از كبائر است، منتها مقداري عموميت دارد و در دايره‌اش هم اجتناب از كبائر است و هم اجتناب از آنچه كه لا يليق به شأن الانسان.

در نتیجه این «أَنْ تَعْرِفُوهُ بِالسَّتْرِ وَالْعَفَافِ وَكَفِّ الْبَطْنِ وَالْفَرْجِ وَالْيَدِ وَاللِّسَانِ» دلالت بر اجتناب از کبائر دارد، آن وقت اگر بخواهیم این يعرف را دلیل بر این قرار دهیم، شیء را که نمی‌شود دلیل بر خودش قرار داد و «وَيُعْرِفُ بِاجْتِنَابِ الْكِبَائِرِ»، يك مصداقي از آن معرف قبل است و این را نمی‌توانیم دلیل برای آن معرف قبل قرار دهیم، چون دلیل بر معرف عرفاً باید غیر از معرف باشد.

اشکال سوم:

اشکال سوم هم که مبتنی بر همین اشکال دوم است این است که اگر چیزی دلیل برای معرف باشد، باید دلیل برای تمام معرف باشد، در حالی که این «وَيُعْرِفُ بِاجْتِنَابِ الْكِبَائِرِ»، دلیل برای تمام معرف نیست، مثلاً اگر معرفي آوردید، بعد می‌خواهید طریق برای این معرف را هم بگویید، خوب باید طریق برای تمام معرف باشد.

حال معرف ستر و عفاف و کف البطن و الفرج و الید و ... است، که عام است و عرض کردیم که ستر و عفاف دو مصداق دارد، يك مصداق که «عما لا یلیق بحاله» و يك مصداق هم کف از محرمات است، در حالی که در دلیل اجتناب کبائر تنها قسمتی از این معرف را بیان می‌کند.

لذا بنا بر این سه اشکالی که مرحوم آقاي بروجردي(ره) بیان کرده، که عرض کردیم که اشکال سوم در حقیقت همان اشکال دوم یا مبتنی بر همان اشکال دوم است، این توهّم که بگوییم: جمله اولی معرف است، اما جمله ثانیه دخلي در معرف بودن ندارد، بلکه طریق و دلیل برای معرف است، با این چند جوابی که ایشان داده‌اند حل می‌شود.

اشکال چهارم و پاسخ آن

باز اشکال دیگری را در اینجا ذکر کرده و جواب داده‌اند که در ادبیات خواندیم که بین معطوف و معطوف علیه باید سنخیت و مناسبتی باشد، در حالی که در اینجا اختلاف وجود دارد، در جمله اولی خطاب «أَنْ تَعْرِفُوهُ بِالسَّتْرِ وَالْعَفَافِ» عام است، یعنی شما مردم او را به ستر بشناسید، یعنی معرفت مسلمین نسبت به رجل، اما جمله دوم «وَيُعْرِفُ بِاجْتِنَابِ الْكِبَائِرِ»، یعنی معروفیت رجل نزد مسلمین، که این دو با هم تغایر دارد.

ایشان در جواب از این اشکال فرموده‌اند: این اشکالی ندارد که يك بار به همه نسبت داده بگوییم: «كان الرجل معروفاً عند المسلمين»، يك بار دیگر هم عکسش را بیان کرده، بگوییم: معروف باشد یعنی مسلمان‌ها او را بشناسند و این اشکالی ندارد و این مقدار اختلاف در نسبت قاذح نیست.

شاهدش هم بعضی از آیات شریفه قرآن است که در آیه 229 سوره بقره می‌فرماید: «وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْنًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ» که در اینجا خداوند «يَخَافَا» را به زوجین اسناد داده، بعد می‌فرماید: «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ» که در اینجا خوف را به زوجین دیگر نسبت نداده، بلکه به اهل نسبت داده است.

بنابراین فرموده‌اند: فرقی نمی‌کند، در معطوف علیه هست که مسلمان‌ها این را بشناسند، در معطوف هم این است که این معروف در نزد مسلمان‌ها باشد، که این مقدار اختلاف در نسبت چیزی را ایجاد نمی‌کند و به تعبیر ایشان مجرد معرضیت کافی در نسبت است، چه به خود مرد نسبت بدهیم و چه به مسلمان‌ها.

جمع بندي كلام مرحوم بروجردي(ره)

نتیجه فرمایش مرحوم آقای بروجردی(ره) این است که در این روایت امام(علیه السلام) در مقام بیان تعریف عدالت در نزد ائمه(علیهم السلام) است، که این تعریف دو جزء دارد؛ يك جزئش عبارت از همان «أَنْ تَعْرِفُوهُ بِالسِّرِّ وَالْعَفَافِ» است که مسئله مروت در باب عدالت را مطرح می‌کند و جزء دوم اجتناب از کبائر است که این را با «وَيُعْرِفُ بِاجْتِنَابِ الْكِبَائِرِ»، می‌فهمیم.

خوب این هم نظریه و تفسیر دیگری در این روایت، اما فرق بین نظریه مرحوم آقای بروجردی و شیخ(قدس سرهما) این است که مرحوم شیخ(ره) این «أَنْ تَعْرِفُوهُ» را معرف منطقی قرار داده و جمله دوم را تتمه معرف قرار داده‌اند، اما مرحوم آقای بروجردی(ره) جمله اول را معرف منطقی قرار نداده، اما در قسمت دوم با شیخ(ره) مشترک است و همان طور که شیخ(ره) «وَيُعْرِفُ بِاجْتِنَابِ الْكِبَائِرِ»، را تتمه معرف اول قرار داده یا به تعبیر دیگر جزء المعرف برای عدالت قرار داده، مرحوم آقای بروجردی(ره) هم همین طور.

مرحوم شیخ(ره) از روایت ابن ابی یعفور اعتبار ملکه در عدالت را استفاده کرده، که ملکه اعتبار دارد، مرحوم آقای بروجردی(ره) هم همین را استفاده کرده و حتی این تعبیر اضافه را هم داشته‌اند که همین که شارع اماره‌ای را برای رسیدن به عدالت به ما نشان می‌دهد، این کاشف از این است، که عدالت خودش يك امر ظاهری نیست، بلکه يك امر باطنی است، که باید به طریق این امارات و نشانه‌ها به این امر باطنی برسیم.

اشکال استاد محترم بر این تفسیر

تنها نکته‌ای که وجود دارد این است که ایشان در این روایت، جزء اول را به مروت برگردانده و جزء دوم را هم فرموده‌اند که این هم جزء المعرف است و این هم در عدالت دخالت دارد، حال سؤال این است که چطور می‌شود که قبل از آن که چیزی که رکنیت در عدالت دارد، یعنی همه می‌دانند اجتناب از کبائر از مقدمات عدالت است و هیچ کس در آن تردیدی ندارد، بگوییم امام(علیه السلام) اول مروت را معنا کرده و جزء دیگر را که دخالت و مقومیتش برای عدالت بیشتر است، این را بیان کرده باشند و این بسیار بعید است. بنابراین این اشکال بر مرحوم آقای بروجردی وارد است.

حالا در روایت دقت کنید، بالاخره این روایت می‌خواهد چه بگوید؟ ممکن است به همین نتیجه برسیم، حالا بیشتر باید تامل شود که ببینیم که اصلاً روایت در مقام بیان چیست؟ نه تعریف عدالت و نه تعریف منطقیش و نه تعریف عند اهل البيت(علیهم السلام)، پس می‌خواهد چه چیزی را بیان کند؟

این را دقت کنید، مخصوصاً که يك سوالی که در این روایت وجود دارد این است که اینکه در ذیل روایت آمده که «وَالدَّلَالَةُ عَلَى ذَلِكَ كُلِّهِ»، که در آنجا هم دو چیز را مطرح کرده، «سَاتِرًا لِجَمِيعِ عُيُوبِهِ» و «وَيَكُونُ مِنْهُ التَّعَاهُدُ لِلصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ» چرا در میان این همه واجبات، امام(علیه السلام) مسئله تعاهد بر نماز و حضور در نماز مسلمین را بیان کرده، که این را فردا ان شاء الله حل می‌کنیم.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ